

خداباوری در عصر علم‌مداری

علی گلایری*

چکیده

شکاف بین کلیسا و طرفداران علم و بررسی علل و عوامل آن، نگارنده را به قلم‌فرسایی درباره آن سوق داده است. بحث آشتی‌پذیری علم و دین و یا آشتی‌ناپذیری آن از مسائلی است که در عصر علم‌مداری یا به اصطلاح ساینتیسم مغرب زمین مطرح و شدت گرفت. از این رو، ابتدا تعارض علم و دین و دفاعیات طرفداران آن و پس از آن حوزه‌های مختلف این تعارض مورد اشاره قرار گرفته است. نویسنده به دنبال روشن کردن این مطلب است که آیا علم خداباوری را نفی می‌کند یا علم بدنبال کشف واقع است و این انسان است که مغرور از این کشفیات خود را قیم عالم دانسته است. پس از آن موضع قرآن تنها وحی الهی که از هرگونه تعریف مصون مانده را در تعامل بین علم و دین بررسی می‌کند و در نهایت با استمداد از نظریه‌های دانشمندان اسلامی به سؤال فوق پاسخ می‌دهد.

در سال ۱۶۱۶ توسط شورای مقدس کلیسای کاتولیک روم بیانیه‌ای منتشر شد که به موجب آن، عقیده‌ای که با زمین محوری مخالف بود باطل شمرده شد، و کتاب کپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳) که درباره خورشید محوری بحث می‌کرد ممنوع گردید و در همان دوره اولین برخورد بین گالیله که طرفدار نظریه کپرنیکی بود با اربابان کلیسا در گرفت^۱ و این آغاز ماجرای شد که با گذشت زمان موجب شکاف بیش‌تر بین طرفداران علم و طرفداران کلیسا گردید.

در سال ۱۹۲۵ بحث مشهوری با عنوان «محاکمه میمون» بین خلقت‌گرایان یعنی طرفداران

رواق اندیشه ۴۸

۹۶

خداباوری در
عصر علم‌مداری

*- محقق و نویسنده.

۱- مایکل پترسون و جمعی از نویسندگان، عقل و اعتقادات دینی، ترجمه نراقی و سلطانی، نشر طرح نو، تهران، چاپ اول،

کلیسا و قائلین به نظریه تکامل در گرفت^۱. عده‌ای به این باور رسیده اند که علم و دین دو مقوله آشتی‌ناپذیرند و هرگز امکان اجتماع آن دو وجود ندارد و این تفکر تا آنجا پیش رفت که ادعا می‌کند: «تمام طرز فکری که برای رویدادها و برای نهادهای اجتماعی دنبال علل ماوراء طبیعی می‌گشت رفته رفته رو به تضعیف نهاد، علت طبیعی زلزله و ستاره دنباله‌دار، بیماری‌ها و بدی محصول روشن شد و این‌ها آشکارا بسیار مؤثرتر و نیرومندتر از توضیح‌های پیش می‌نموده. هرچه این عادت بیش‌تر از سر مسیحیان افتاد که حوادث روزمره را قهر و مهر ایزدی بشمرند، اندیشه‌های آن‌ها درباره خدا از او کم‌تر موجودی ترسناک و مستقل و شخصی ارائه داد، و کم‌کم از مداخله خدا در کارها و از درهم و برهمی و ابهام او کاست. خدا اینک چیزی نیست جز تجسم نوعی خوشبینی گسترده کیهانی»^۲. اما سؤالی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا علم، انسان را به این باور کشانده است یا غروری که بر اثر پیشرفت علوم تجربی به دست آمد او را وادار به چنین قضاوتی نمود. گرچه فی‌الجمله برای هر کدام از علم و دین حوزه خاصی وجود دارد اما این به این معنا نیست که نمی‌توان بین آن‌ها تعامل ایجاد نمود. البته علم‌مداران (ساینسیسم) برای تعارض علم و دین محکمه‌تشکیل می‌دهند و خود مسئولیت قضاوت آن را بر عهده می‌گیرند و روشن است که آن‌ها هیچ وقت خود را محکوم نخواهند نمود. از این رو نسبت به دین بی‌مهری می‌کنند و از آنجا که خدا باوری در رأس هرم اعتقادات دینی قرار دارد طرفداران علم‌مداری آن را نشانه رفته و معتقدند هر چه علم عمیق‌تر به سرشت اشیا نگاه می‌کند کم‌تر به نظر می‌رسد جهان نشانی از یک خدای علاقه‌مند را در برداشته باشد^۳.

از این رو لازم است روشن شود آیا در عصر ساینسیسم اعتقاد به خدا کم‌تر شده است، و آیا خداوند از جایگاهی که در بین بشر داشته است تنزل نموده است و آیا جایی برای خدا در عصر حاضر هست یا خیر.

قبل از ورود به بحث ذکر دو نکته لازم است:

نکته اول

بعد از پدید آمدن علوم جدید در غرب، واکنش‌های متعددی نسبت به برخورد پدیده علم با دین به وجود آمد که عبارت‌اند از:

۱- تعارض علم و دین، و این‌که این دو اساساً آشتی‌ناپذیرند؛ متفکران علمی معتقدند اگر شما

متفکران علمی
معتقدند اگر شما
یک دانشمند
هستید تصور آن
سخت است که
چگونه می‌توانید
صادقانه دین‌دار -
دست کم در معنای
معتقد به خدا - نیز
باشید و دلیل
اصلی آن‌ها برای
این نتیجه‌گیری آن
است که دین ظاهراً
نمی‌تواند حقیقت
آرایش را به طور
صریح نشان دهد،
در حالی که علم
می‌تواند.

۱- پیشین، ص ۲۶۳.

۲- دان کیویت، دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، نشر طرح نو، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۳-۲۲.

۳- جان اف. هات، علم و دین از تعارض تا گفتگو، ترجمه بتول نجفی، نشر طه، چاپ اول، ص ۵۹.

یک دانشمند هستید تصور آن سخت است که چگونه می‌توانید صادقانه دین‌دار - دست کم در معنای معتقد به خدا - نیز باشید و دلیل اصلی آن‌ها برای این نتیجه‌گیری آن است که دین ظاهراً نمی‌تواند حقیقت آرایش را به طور صریح نشان دهد، در حالی که علم می‌تواند.

۲- تمایز؛ به این معنا که هر یک از این‌ها در حوزه کاملاً تعریف شده پژوهش خود معتبر است. ما نباید دین را با معیار علم بسنجیم و بالعکس؛ زیرا سؤالاتی که هر یک می‌پرسند و محتوای جواب‌های آن‌ها آن قدر متفاوت است که مقایسه آن‌ها با یکدیگر بی‌معنا است.

۳- تلفیق یا تطابق‌گرایی؛ یعنی به جای رد کردن علم به طور کامل، متن کتاب مقدس را و ما می‌دارد که دست کم به صورت غیر دقیق با نماهای کیهان‌شناسی جدید تطابق داشته باشد.

۴- تلاقی؛ رویکرد تلاقی دین با علم تمایلی ندارد که جهان را به دو حوزه که به وسیله موضع تمایز تعریف می‌شود تقسیم کند و از طرف دیگر، پذیرای آن نیست که به هماهنگی مصنوعی تلفیق متوسل شود. این رویکرد می‌پذیرد که علم و دین از لحاظ منطقی و زبانی متمایزند اما در ضمن واقف است که آن‌ها در دنیای واقعی نمی‌توانند به آن سهولتی که رویکرد تمایز فرض می‌کند از هم مجزا باشند.

باید به خاطر داشت که دین در غرب در شکل بخشیدن به تاریخ علم مؤثر بوده است و در مقابل در کیهان‌شناسی علمی به نوبه خود بر الهیات اثر گذاشته است؛ از این رو امکان ندارد که این دو را به طور کامل از هم جدا نمود.

۵- تأیید؛ یعنی دین آن انگیزه‌های را که در درجه اول به دانش منتهی می‌شود تأیید می‌کند؛ این رویکرد اذعان می‌کند که دین آن گاه که به دقت از ملزومات بت پرستانه پیراسته شود از کوشش علمی برای معنا دار ساختن جهان به طور کامل حمایت می‌کند^۱.

۶- تکامل؛ بین دین و علم رابطه تکاملی برقرار است؛ به این معنا که ما رخنه‌های اطلاعاتی یک تبیین را به مدد تبیین یا توصیف دیگری پر می‌کنیم اما در عین حال تمام تبیین‌ها از نوع واحدی می‌باشند.

برای مثال، یک نقشه کش یا حتی چند نقشه کش مختلف می‌توانند نقشه‌های مختلفی از یک بنای واحد ترسیم کنند. بعضی نقشه‌ها نشان می‌دهد که سطوح از منظر یک ناظر فرضی که از بالا نگاه می‌کند چگونه به نظر می‌رسد. بعضی نقشه‌های دیگر فضای بیرونی بنا را از زوایا و ارتفاعات مختلف نشان می‌دهند و بعضی نقشه‌های دیگر هم جزئیات مربوط به لوله‌کشی و سیم‌کشی برق را

نشان می‌دهند. در این‌جا هر کدام از این منظرها از سایر مناظر غافل است؛ نقشه کف فضای خارجی را نشان نمی‌دهد و...

توصیفات تکمیلی متعلق به ساحت واحدی بوده و نوع مفاهیم مورد استفاده آن‌ها یکسان است اما شکل ارتباطشان با موضوع، متفاوت است.^۱

۷- توازی؛ مراد از توازی این است که این دو زمینه در عین استقلال معتنا به نظر موضوع، شباهت مهمی از نظر ساخت دارند. نویسندگان و پژوهندگان این گروه در صدد آن نیستند که از کشفیات علمی به طور مستقیم نتایج کلامی بیرون بکشند بلکه موارد مقایسه بین روش‌های پژوهش این دو زمینه را پیدا می‌کنند و بر این عقیده‌اند که متکلمان می‌توانند در بسیاری از ره‌یافت‌های عقلی و تجربی دانشمندان شریک باشند.^۲

البته همان‌گونه که گذشت، اولین واکنش در بر خورد علم و دین وجود تعارض بین این دو بود و بقیه نظریه‌ها برای رهایی از وجود تعارض بین علم و دین مطرح شد که برخی به صورت ملایم‌تری اصل تعارض را پذیرفتند و برخی نیز چنین امری را باور نکردند از این رو نظریه تعارض بین علم و دین به خاطر صبغه زمانی و عوامل دیگر دارای شهرت بیش‌تری است.

نکته دوم

تعارض بین علم و دین - در صورت وجود چنین امری - در حوزه‌های مختلفی چون جامعه‌شناسی، کیهان‌شناسی، روان‌شناسی و... مطرح است. آن‌چه در این نوشتار دنبال می‌شود بررسی تعارض بین این دو زمینه در عرصه خداباوری است؛ به این معنا که آیا علم خداباوری را نفی می‌کند یا علم متواضعانه کشفیات خود را به بشر عرضه می‌نماید و این بشر است که سرمست از این کشفیات، خود را قیم عالم دانسته و امر دیگری را بر نمی‌تابد. سپس این مسئله بررسی می‌شود که قرآن که به اعتقاد مسلمانان تنها وحی دست‌نخورده می‌باشد - چه موضعی در این باره دارد؛ آیا علم را مخالف خود می‌بیند و پیشرفت آن را انکار می‌کند یا خیر.

آیا علم خدا را انکار می‌کند؟

برخی معتقدند یکی از مهم‌ترین دستاورد بشر در عصر حاضر این است که بشر سرنوشت خویش را به دست گرفته است؛ یعنی تا دیروز اگر مسئله‌ای پیش می‌آمد، سریع به سراغ موجود ماوراء زمینی می‌رفت و علت آن‌را در آن‌جا جست‌وجو می‌کرد، اما امروزه خود بشر به علت اشیاء دست‌رسی پیدا

۱- مایکل پترسون و جمعی از نویسندگان، پیشین، ص ۳۷۱.

۲- ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرماهی، نشر دانشگاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۱۵۵.

برخی معتقدند یکی از مهم‌ترین دستاورد بشر در عصر حاضر این است که بشر سرنوشت خویش را به دست گرفته است؛ یعنی تا دیروز اگر مسئله‌ای پیش می‌آمد، سریع به سراغ موجود ماوراء زمینی می‌رفت و علت آن‌را در آن‌جا جست‌وجو می‌کرد، اما امروزه خود بشر به علت اشیاء دست‌رسی پیدا نموده و می‌داند آن‌چه بر او می‌گذرد از کجا نشئت گرفته، پس دیگر نیازی به وجود امور فرا زمینی نیست.

نموده و می‌داند آنچه بر او می‌گذرد از کجا نشئت گرفته، پس دیگر نیازی به وجود امور فرا زمینی نیست.

به بیان دیگر، در این نگاه انسان برای توجیه و تبیین حوادث طبیعی به موجودی غیر مادی و ماوراء طبیعی نیازمند بود و در این راستا برخی دستورالعمل‌ها را به کار می‌بست تا از خشم موجودات غیر زمینی در امان باشد، اما از یک طرف، با وجود به کار بستن این دستورالعمل‌ها باز حوادث دامن‌گیر او می‌شد و او مجبور بود آن‌ها را به قهر ایزدی نسبت دهد، و از طرف دیگر، هر کاری که انجام می‌داد، تا بتواند مهر ایزدی را به دست آورد، خود را در یک چارچوب محصور می‌دید. اما امروزه چنین حصاری شکسته شده است و انسان نه محتاج به آن دستورالعمل‌ها است و نه نیازی به کسب مهر ایزدی دارد؛ زیرا آن چه تحقق می‌یابد توجیه علمی دارد و وقتی جایگاه خداوند به عنوان رأس هرم امور ماوراء طبیعی فرو ریخت تمام آن چه مربوط به ماوراء طبیعت و منتسب به خداوند است نیز از بین رفت و امروزه دیگر نیازی به چنین الفاظ ذهنی و بی‌معنا نیست.^۱

اما به نظر می‌رسد نکته مهمی که از آن غفلت شده است این است که برخی از اندیشمندان چون نمی‌توانستند یافته‌های علمی خود را با آموزه‌های دینی مسیحی و یا یهودی منطبق کنند، به خاطر مرعوب شدن در مقابل داده‌های علمی، امور دینی را انکار نمودند و همین امر این شبهه را به وجود آورد که علم نمی‌تواند وجود خدا را بپذیرد. بنابراین می‌توان گفت علت انکار دین از سوی برخی اندیشمندان، به یکی از دو نکته زیر بر می‌گردد:

۱- یافته‌های علمی بر آموزه‌های دینی مسیحی و یهودی قابل انطباق نیست؛

۲- نمی‌توان برای اثبات خداوند دلیل اقامه کرد و دلایلی که مطرح بود هم‌چون برهان نظم، برهان وجودی، برهان غایت‌شناختی و... مورد خدشه قرار گرفت.

از این رو عده‌ای بسیار کوشیدند تا اولاً مباحث نوین علمی را با آموزه‌های دینی سازش دهند، که در این راستا می‌توان به تلاش جرالده شرودر فیزیک‌دان اشاره کرد. وی در کتاب خود «سفر تکوین و انفجار بزرگ» استدلال می‌کند که نظریه نسبیت با به چالش خواندن ایده متعارف هم‌زمانی مطلق، یک بار دیگر به ما اجازه می‌دهد که توالی شش روز خلقت تصویر شده در کتاب مقدس را جدی بگیریم.^۲

برخی نیز برای رهایی از اشکال‌های وارد بر براهین اثبات خداوند سعی در تقریر دوبارهٔ این

۱- این عده الفاظ ماوراء طبیعی را ذهنی و فاقد معنا می‌دانند؛ ر.ک.: ایان باربور، علم و دین، پیشین، ص ۲۷۸.

۲- جان اف. هات، پیشین، ص ۳۸.

برهان نمودند؛ از جمله درباره برهان غایت شناختی سعی کردند با تغییر مثال و توضیحات پیرامون آن، مشکل اثبات وجود خداوند را به گونه‌ای حل کنند؛ از آن جمله می‌توان به مثال ویلیام پالی اشاره کرد که اگر کسی ساعتی را در صحرای خالی ببیند، چنین نتیجه می‌گیرد که این ساعت به خاطر تدبیر آشکاری که در آن به کار رفته، ساعت‌سازی داشته است. هرچند جان استوارت میل بر این برهان خدشه وارد می‌کند اما خود بیان دیگری از برهان غایت شناختی ارائه می‌دهد و هنگامی که بیان وی توسط راسل مورد خدشه قرار می‌گیرد تایلور این برهان را در غالب «تدبیر از پیش تعیین شده» می‌ریزد و کلارک با «طرح تدبیر و ترمو دینامیک» سعی می‌کند تا بیان دقیقی از این برهان ارائه دهد.^۱

همه این تلاش‌ها به این خاطر است که اصل وجود خداوند قابل انکار نیست بلکه از آن جا که عده‌ای نتوانستند استدلالی برای اثبات آن بیابند ناچار به انکار خداوند شدند.

می‌دانیم که کانت از جمله کسانی است که به طور صریح هر اثبات نظری بر وجود موجودی دارای کمال مطلق یا واجب الوجود را رد می‌کند اما در جای خودش خدایی را مطرح می‌کند که باید عملاً برای معنادار ساختن تجربه اخلاقی مان فرض شود.^۲

گرچه این سخن قابل خدشه است و به راحتی می‌توان از حیث نظری ذات اقدس الهی را اثبات نمود اما نکته مهم آن است که وجود خداوند امری نیست که به راحتی بتوان آن را انکار نمود و بیان کانت در پذیرش خداوند ولو در عمل، خود گویای حضور ذات اقدس الهی در تمام اندیشه‌ها است.

در قرن شانزدهم میلادی، مذهبی پیدا شد با عنوان «خدا شناسی عقلی» (اعتقاد غیر دینی به خداوند). که قصد آن، اثبات خداوند از راه غیر دینی بود؛ به این معنا که دین و آموزه‌های آن نمی‌تواند راه کاملی برای رسیدن به خداوند ارائه دهد، از این رو خود از راه عقل به اثبات خداوند پرداختند که از جمله می‌توان به تلاش جان تولند فیلسوف ایرلندی اشاره کرد، که کتاب وی در سال ۱۶۹۶ منتشر شد. هرچند در سال ۱۶۹۷ این کتاب توسط مأموران دوبلین به آتش کشیده شد، اما این عقیده مسیر خود را در بین اندیشمندان باز نمود. بیان وی در اثبات خداوند به گونه‌ای است که اتین ژیلسون درباره آن می‌گوید: «من تاکنون ستایشی از خدای مسیحی برتر از آنچه در این رأی آمده، ندیده‌ام؛ رأی که با اتکا بر عقل طبیعی محض علیه مسیحیت اظهار شده است».^۳

جالب آن‌که گالیله که از جمله اولین کسانی است که بحث تعارض بین علم و دین را به وجود

در قرن شانزدهم میلادی، مذهبی پیدا شد با عنوان «خدا شناسی عقلی» (اعتقاد غیر دینی به خداوند). که قصد آن، اثبات خداوند از راه غیر دینی بود؛ به این معنا که دین و آموزه‌های آن نمی‌تواند راه کاملی برای رسیدن به خداوند ارائه دهد، از این رو خود از راه عقل به اثبات خداوند پرداختند.

۱- نور، ال. کیسلر، فلسفه دین، ترجمه حمید رضا آیت‌اللهی، نشر حکمت، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۶۰-۱۴۶.

۲- پیشین، ص ۱۶۲.

۳- اتین ژیلسون، خدا و فلسفه، ترجمه شهرام پازوکی، نشر حقیقت، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۰۹.

آورد خود هیچ گونه تهافتی بین آموزه‌های دینی و یافته‌های علمی نمی‌دید. ایان باربور در این باره می‌نویسد: «گاليله خود کاتولیک نیک اعتقادی بود و بین عقاید علمی و دینی‌اش تعارض نمی‌یافت. او به اهمیت و حرمت کتاب مقدس اذعان داشت ولی معتقد بود که این کتاب نه از حقایق علمی بلکه از معارف معنوی که به کار رستگاری انسان می‌آید سخن می‌راند»^۱.

گرچه خطای گاليله در این است که بین یافته‌های علمی و آموزه‌های دینی در رستگاری انسان فرق می‌گذارد و هر کدام را مربوط به حوزه خاصی می‌داند اما این سخن از آن جهت مهم است که یافته‌های گاليله - دست‌کم به اذعان خود وی - موجب بی‌نیازی از دین نیست. بلکه بگفته نانسی مورفی، گاليله پیرو این اصل اگوستین بود که می‌گفت هرگاه تفسیر متون مقدس را معایر با علوم دیگر بیابیم باید در تفسیر خود تجدید نظر کنیم^۲، و روشن است این سخن به معنای نفی دین نیست.

حقیقت آن است که گزاره‌های علمی نمی‌تواند به تمام سؤالات پیرامون یک قضیه پاسخ دهد اما دارای فایده عملی است، از این رو نمی‌توان با اتکالی بر این داده‌ها از آموزه‌های دینی دست کشید و به راحتی وجود آفریدگار را انکار نمود و اگر خود علم، انسان را به این وادی رهنمون می‌شد، می‌بایست همه دانشمندان علوم جدید خداوند را انکار کنند، در حالی که برخی از دانشمندان بزرگ نظیر پیرگاسندی، مرین میرسین، پاسکال و... خود معتقد به مذهب بودند؛ از جمله این دانشمندان، ایزاک نیوتون است که عقیده گاليله در نگرش علمی و اتحاد بین ریاضیات و آزمایش‌گری را به سر انجام رسانید و هرگز یافته‌های خود را به عنوان نشانه‌هایی بر نبود خداوند نمی‌دانست بلکه بر عکس معتقد بود این یافته‌ها وجود خداوند را تأیید می‌کند. ایان بار بور می‌نویسد: «سر ایزاک نیوتون با تمام تلاش و تجربه علمی که به دست آورد بدین نتیجه رسید که جهان ماشین وار اثر صنع یک آفریدگار حکیم است»^۳.

با آن‌چه گذشت، به خوبی روشن می‌شود که علم سر ناسازگاری با دین ندارد بلکه آن‌چه بر عهده علم است بررسی وضعیت موجود اشیا است و این وظیفه را هر چند ظنی، و نه یقینی، انجام می‌دهد. اما این که اشیا چگونه به وجود آمده‌اند و سرانجام آن‌ها چه خواهد شد بر عهده علم تجربی نیست و کسانی که می‌خواهند از علوم تجربی چگونگی تحقق اشیا و چگونگی سرانجام آن‌ها را نتیجه بگیرند راه خطا رفته‌اند و این نه مربوط به علم که مربوط به صاحبان علم است. جان هات می‌نویسد: «آیا به

۱- جان اف. هات، پیشین، ص ۳۵.

۲- نانسی مورفی، دین و علم، ترجمه فاطمه مینائی، نشر هرمس، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۲۵.

۳- پیشین، ص ۴۳.

جای علم، علم مداری نیست که وجود یک خدای شخصی را نفی می‌کند؟ آیا فیزیک محض خود به اندازه کافی مجهز است - آن گونه که وینبرگ آشکارا فرض می‌کند - که اساساً اطلاعاتی به ما بدهد که به حل و فصل مسئله وجود یک خدای شخصی کمک کند؟ به نظر می‌رسد پرسیدن این سؤال منصفانه باشد، زیرا مطابق تعریف علم فیزیک هر چیزی را که به تشخیص مربوط باشد از حوزه تفحص خود کنار می‌گذارد... چرا باید توقع داشته باشیم که فیزیک مسئله‌ای را که از حوزه تفحص آن بسیار دور است روشن کند... بنابراین [آنچه] وینبرگ بدان اشاره می‌کند بیشتر عقیده‌ای است که در علم مداری و طبیعت‌گرایی پنهان وی ریشه دارد تا یک کشف علمی^۱. پس نه آن‌ها که متدین هستند می‌توانند علم را سرزنش کنند که خداوند را انکار می‌کند و نه علم می‌تواند پناهگاه خوبی برای ملحدان باشد تا خداوند را انکار کنند. هر چند چنین کاری توسط برخی از اندیشمندان صورت پذیرفته است اما واقعیت آن است که چنین عقیده‌ای منبعت از علم نیست بلکه از شیفتگی به علم و به تعبیری، از علم‌مداری چنین افرادی نشئت می‌گیرد.

چگونه می‌شود علم را مخالف دین شمرد در حالی که اندیشمندان مسلمان که سابقه درخشانی در علوم تجربی به خصوص در قرن ۱۵ و ۱۶ داشتند هرگز آن را مخالف دین نمی‌دیدند؛ اندیشمندانی که مباحث علمی آن‌ها تأثیر شگرفی بر اروپای عصر حاضر داشت و به عنوان نمونه «الگوریسم» که صورت تحریف شده «الخوارزمی» است بیان‌کننده تأثیر خوارزمی بر مباحث ریاضیات است و همین‌طور، تأثیر تحقیقات ابن‌هیثم بر مباحث نورشناسی بر کسی پوشیده نیست^۲ و برخی از دانشمندان علوم جدید در عصر حاضر نیز چنین تهافتی مشاهده نمی‌کنند.

بنابراین مهم‌ترین نکته‌ای که توجه به آن ضروری است این است که آن‌چه به عنوان نتیجه علم در نفی خداوند به مردم عرضه می‌شود در حقیقت نتیجه باورهای بیرونی دانشمندانی است که از برخورد اربابان کلیسا سرخورده شدند. اربابان کلیسا وقتی قدرت را به دست گرفتند حتی از کسانی که آن‌ها را به این قدرت رساندند نیز گذشتند و تمام سعی خویش را بر این گذاشتند که همه چیز را در سیطره خویش بگیرند. دان کیوبیت می‌نویسد:

«اوایل قرون وسطی پادشاه روم که همواره در بیزانس می‌ماند چهره‌ای مقدس و پارسا داشت اما در مسیحیت باختر زمین روحانیون تقدس را درست از آن خود کرده بودند و خود را کلیسای نخبه‌ای در درون کلیسا می‌شمردند و آن‌چه را که بیرون از حوزه عمل و نظارت انحصاری آن‌ها

۱- جان اف. هات، پیشین، صص ۶۵۶-۶۵۷

۲- ر. ک: جویلیام هلزی هال، تاریخ و فلسفه علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، نشر سروش، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

مهم‌ترین نکته‌ای که توجه به آن ضروری است این است که آن‌چه به عنوان نتیجه علم در نفی خداوند به مردم عرضه می‌شود در حقیقت نتیجه باورهای بیرونی دانشمندانی است که از برخورد اربابان کلیسا سرخورده شدند.

بود دنیوی خواندند. از قضا در اوج قرون وسطی پس از سال ۱۱۰۰ همین که روحانیون خود قدرت و سازمان و مزایای بیش تری یافتند از پادشاه و از وظایف حکومتی او و از غیر روحانیون سلب تقدس کردند و گفتند پادشاه مقام روحانی ندارد. غافل از این که با این عمل رقیبی بالقوه برای خود می تراشند؛ روحانیتی که قادر بود پادشاه و دولت را صرفاً غیر مذهبی بخواند در حقیقت کانون قدرت نیرومند دیگری به وجود می آورد که می توانست روزی شمشیر دنیوی در کف بر ضد خود او بشورد.^۱

کلیسا به این هم اکتفا نکرد و تمامیت خواهی اربابانش تا آن جا پیش رفت که بخشی از دستاوردها تجربی پیشینیان را در کتاب مقدس گرد آوردند و به آن رنگ تقدس زده و بر مردم عرضه کردند و سعی نمودند پیشرفت علوم تجربی را با همین معیار بسنجند. گذشت زمان بطلان بسیاری از این امور را به اثبات رساند. به بیان ملکم همیلتون: «هر چند علم و دین لزوماً با هم تعارض ندارند اما در سنت غربی عموماً این تعارض را پیدا کرده اند؛ زیرا آموزه های مذهبی این سنت کوشیده است تا امور تجربی را نه بر مبنای شواهد تجربی بلکه بر پایه کتاب مقدس توضیح دهد».^۲ همین برخوردها موجب شد عده ای از علم که وظیفه اش توصیف اشیا است انتظار تشریح علت های اشیاء و سرانجام آن ها را داشته باشند و با ابزار علمی سعی در حل مسائلی کنند که از حوزه اختیارات علم بیرون بود و جالب آن که سعی نمودند به وسیله برخی تئوری ها و فرضیه ها که صورت عملی به خود نگرفته و به تجربه درنیامده بود، آموزه های یقینی دینی چون وجود خدا و... را تنها به این دلیل که چنین اموری به حس در نمی آید و هر چه که با حواس پنج گانه قابل بررسی نباشد فاقد معنا می باشد، باطل نمایند. در مورد آموزه های دینی، قضایایی را مطرح می نمایند که بیش تر با حدس و گمان قابل دست یابی است تا به وسیله دلایل علمی. به عنوان نمونه، همیلتون بعد از نقل سخنان فریزر و اسپنسر مبنی بر این که علت پیدایش دین جاندارانگاری است که جنبه نظری نخستین نظام اعتقادی بشر بود و این که سرچشمه چنین برداشت هایی، در تجربه خواب دیدن ها و خیال پردازی ها نهفته است، می نویسد: «یکی از اعتراض های عمده ای که می توان به این نظریه پردازان وارد کرد این است که داعیه های آن ها نه بر شواهد درست بلکه بیش تر بر حدس و گمان مبتنی اند... یکی از روش هایی که در آن دوره - سده نوزدهم - به کار می رفت روش درون گری بود که دست کم برای دست یابی به دانش مربوط به ذهنیت انسان اولیه اعتمادناپذیر است. ایوانز پریچارد به این نوع روش، «سفسطه اگر

۱- دان کیویت، پیشین، صص ۴۳-۴۲.

۲- همیلتون ملکم، جامعه شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، نشر تیبیان، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۳۰۳.

من یک اسب بودم» اطلاق می‌کند. ساختمان‌های منطقی ذهن بررسی‌کننده در انسان ابتدایی نهاده می‌شود و به عنوان تبیین باورداشت‌هایش به کار می‌رود.^۱

علاوه بر آن که بسیاری از این نظریات برگرفته از اندیشه‌های غربی و در تعارض با آموزه‌های مسیحی در غرب است، نمی‌توان آن را به ادیان دیگر سرایت داد و به تعبیر همیلتون، ره‌یافت فروید از دین گرچه با مسیحیت سازگاری دارد اما به خاطر قوم مدارانه عمل کردن وی نمی‌توان آن را به ادیان دیگر سریان داد.^۲ پس نمی‌توان آن چه در غرب می‌گذرد که گاهی با انکار خداوند همراه است، را در مورد ادیان دیگر جاری دانست.

بنابراین از آن‌جا که خاصیت علم، کشف حقایق است، چنین امری هیچ‌گونه مخالفتی با دین ندارد بلکه باورهای بیرونی صاحبان علم و نیز عدم درک درست آموزه دین مسیحیت در غرب موجب طرح چنین نظریه‌ای گردیده است.

حال لازم است از زاویه دین به این مسئله نگاه شود تا روشن گردد آیا دین، علم را مخالف خود می‌یابد یا خیر. با توجه به این که کتاب‌های مقدس ادیان آسمانی، بجز قرآن کریم، دچار تحریف شده است، در این‌جا به این پرسش از موضع قرآن کریم و روایات اسلامی پاسخ می‌دهیم و در پایان نیز نکاتی را در مورد انجیل و تورات یادآور خواهیم شد تا روشن شود چرا نمی‌توان به این دو کتاب تمسک نمود.

آیا دین علم را انکار می‌کند؟

بیان قرآن کریم و روایات را در باره علم از دو جهت می‌توان بررسی نمود:

۱- در آیات و روایات اسلامی، از ذات اقدس الهی و علم تعبیر به نور شده است، از این رو لازم است تا چگونگی ارتباط این دو با نور و مراد از آن روشن شود.

الف) نور

گاهی از نور در علم فیزیک بحث می‌شود که مجموعه‌ای از ذرات است و هرچه این ذرات جمع شوند نور قوی‌تر و هر چه این ذرات کم‌تر باشند نور ضعیف‌تر خواهد بود؛ که چنین بحثی مد نظر ما نیست. آن چه در این‌جا مورد نظر ما است، خاصیت نور است؛ به این معنا که آن چه ما با چشم غیر مسلح و ساده می‌بینیم، دارای دو خاصیت است:

الف- خود روشن است و در روشنایی خویش محتاج به غیر نیست؛

ب- علاوه بر روشنایی خویش، اطراف را روشن می‌کند.

از این رو در تعریف نور آمده است: «هو الظاهر الذی به کل ظهور، والظاهر فی نفسه المظهر لغیره؛ نور ظاهری است که به وسیله او، همه چیز ظاهر می‌شود و خود فی نفسه ظاهر است و موجب روشنایی اشیای دیگر می‌شود».^۱

(ب) الله (جل جلاله)

کلمه «الله» علم است برای ذات مقدسه‌ای که جامع جمیع صفات کمالیه است و این اسم مخصوص ذات اقدس الهی است، که خود بی‌نیاز از هر چیزی است و همه چیز محتاج به او است؛ «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید؛ ای مردم! شما همه محتاج به خداوند هستید، و تنها خداوند است که بی‌نیاز و دارای صفات پسندیده است».^۲ علت بی‌نیازی خداوند آن است که هر چه در آسمان و زمین است مخلوق او است؛ «الله خالق کل شیء».^۳

نکته دیگر آن‌که، خداوند یکی است؛ «قل هو الله احد».^۴ در نتیجه، دارای فرزند و شریک نیست و هر چه هست مخلوق اوست؛ «انی یکون له الولد و لم تکن صاحبه و خلق کل شیء؛ چگونه برای خداوند فرزند است؟ و خداوند شریک ندارد، و اوست که همه چیز را آفرید»^۵، و چون دارای شریک و فرزند نیست پس به تنهایی هستی را آفریده است؛ «الم تر ان الله خلق السموات و الارض بالحق؛ آیا نمی‌دانی که خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید».^۶

و نکته سوم این‌که، خداوند علاوه بر آن‌که هستی را آفریده، هدایت و تربیت آن‌را نیز در دست قدرت خود دارد، و اوست که هستی را به سوی هدف آن هدایت می‌کند؛ «قال فمن ربکما یا موسی قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی؛ فرعون گفت: ای موسی! خدای شما کیست؟ موسی پاسخ داد: خدای ما کسی است که موجودات عالم را نعمت و جود بخشیده و آن‌گاه به راه کمال هدایت کرد».^۷

از این رو خود متکفل روزی موجودات شده است؛ «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آن‌که روزیش بر خداست و خدا قرار گاه (منزل دائمی) و آرامشگاه (محل موقت) او را می‌داند و همه احوال خلق در دفتر علم الهی ثبت است».^۸

۱- مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، مكتبة الحیاه، بیروت، ج ۳، ص ۵۹۰.

۲- رعد / ۱۶.

۳- انعام / ۱۰۱.

۴- طه / ۵۰.

۵- فاطر / ۱۵.

۶- توحید / ۱.

۷- ابراهیم / ۱۹.

۸- هود / ۶.

ج) علم

علم دارای معانی گوناگونی است، از جمله این که گاهی مرادف با ادراک است؛ و گاهی تنها شامل صورتی می‌شود که نزد عقل حاصل می‌شود (علم حصولی) و برخی اوقات نیز به آن چه که از راه تجربه به دست می‌آید علم اطلاق می‌شود. گاهی نیز به اعتقاد جازم که مطابق با واقع باشد - یعنی یقین - علم گفته می‌شود. اما آن چه در این جا مراد است مطلق گزاره‌هایی است که به وسیله راه‌های شناخته شده برای اثبات گزاره‌های علمی، به اثبات برسد، خواه این راه‌ها تجربه باشد یا عقل و شهود و یا نقل.

بنابراین واژه علم در این جا هم شامل علومی می‌شود که متکفل بیان هست‌ها و نیست‌ها است، و هم آن دسته از علومی را در بر می‌گیرد که بیان‌کننده بایدها و نبایدها است.

چگونگی ارتباط خداوند و علم با نور

قران کریم واژه نور را بر خداوند اطلاق کرده است، «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، داستان نورش مانند چراغدانی است که در آن، چراغ روشن است. آن چراغ در چراغدان در آبگینه و بلوری است و آن بلور گویا ستاره‌ای است درخشان. آن چراغ روشن از درخت مبارک زیتون است که نه شرقی و نه غربی است بلکه شرق و غرب بدان فروزان است و بی‌آن که آتشی روغن او را بر افروزد خود به خود روشن است که پرتو آن نور بر نور قرار گرفته و خداوند هر که را بخواهد به نور خود هدایت کند و این مثل‌ها را خداوند برای مردم می‌زند و خداوند به همه امور آگاه است»^۱.

در این‌که مراد از نور در آیه بالا چیست چند نظر وجود دارد:

- ۱- مرحوم شیخ صدوق در کتاب توحید می‌نویسد: «نور معنایش منیر است و از آن جمله است قول خداوند «الله نور السموات و الارض» یعنی منیر و آمر و هادی آن‌هاست و آن‌ها به وسیله خداوند به سوی مصالح خود هدایت می‌شوند، همان‌طور که در نور و روشنایی هدایت می‌شوند؛ و این توسع (مجاز) است، زیرا نور روشنایی است و خداوند متعال برتر از این است که به آن تشبیه شود چون انوار حادث هستند و ایجادکننده آن‌ها قدیم می‌باشد و چیزی نمی‌تواند شبیه او باشد»^۲.
- ۲- مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان می‌گوید: «در معنای آیه دو قول است: یکی آن‌که خداوند هادی آسمان و زمین است.

و دیگری آن که خداوند منور و روشن کننده آسمان و زمین به وسیله ستاره‌ها و خورشید و ماه است.^۱

۲- باز شیخ صدوق در کتاب شریف توحید می‌نویسد: «از امام رضا علیه السلام در مورد قول خداوند «الله نور السموات و الارض» سؤال شد، حضرت فرمود: هدایت‌کننده اهل آسمان و اهل زمین است.»^۲

۴- در تفسیر غریب القرآن آمده است: «مراد از نور این است که امور عالم را تدبیر می‌کند.»^۳
البته نظریات دیگری در باره این آیه وجود دارد که به نوعی می‌توان آن‌ها را به این امور ارجاع داد.

نکته‌ای که در تمام این توضیح‌ها و تفسیرها وجود دارد - جز گزینه چهارم که به آن خواهیم پرداخت - این است که حمل نور را بر خداوند درست نمی‌دانند، زیرا نور امری حسی است و اطلاق آن بر خداوند مستلزم محسوس نمودن خداوند و در نتیجه محدود نمودن او است. اما همان‌گونه که گذشت، نور یعنی آن چیزی که خود روشن است و اطراف خود را نیز روشن می‌کند و روشن نمودن هر شیئی به حسب خودش است، همان‌گونه که روشنائی شمع با روشنائی خورشید فرق دارد. هرچند در اصل نور مشترک‌اند - استعمال نور در عقل با استعمال آن در امور حسی از هم متمایز است. همچنین استعمال آن در امور مجردات تام با استعمال آن در مجردات ناقص فرق دارد. پس خصوصیت نور در همه مصادیق لحاظ می‌شود، هر چند مصادیق با هم فرق دارند.

بنابراین، به تعبیر مرحوم ملا هادی سبزواری، آن‌ها که چنین تفسیری از این آیه شریفه کردند، از نور، نور عرضی و حسی را فهمیدند و خداوند متعال از جوهریت منزه است چه برسد به عرض.^۴ اما مراد از نور آن است که ذات اقدس الهی خود به به وجود خویش ظاهر است و آن‌چه در آسمان و زمین است را وجود بخشیده و از ظلمت آباد عدم به روشنائی وجود مزین کرده و آن‌ها را ظاهر نموده است. پس خداوند موجود بنفسه و موجد غیر خودش است.

مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه در تفسیر این آیه شریفه می‌نویسد: «خداوند فرمود برای او نور عامی است که با آن آسمان و زمین را موجود نمود بعد از آن‌که ظاهر در وجود نبودند و روشن است که روشن شدن به وسیله شیئی دیگر مستدعی این است که خود بنفسه ظاهر باشد، و مظهر غیر است. پس خداوند، نوری است که به اشراق خویش آسمان و زمین را ظاهر نموده همان‌گونه که نور حسی

۱- شیخ طوسی، تبیان، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۲۳۶.

۲- شیخ صدوق، پیشین، ص ۱۵۵.

۳- فخر الدین طریحی، تفسیر غریب القرآن، نشر زاهدی، قم، ص ۲۸۲.

۴- ملا هادی سبزواری، شرح اسماء الحسنی، نشر بصیرتی، قم، ج ۱، ص ۱۶۹.

اجسام را روشن می‌کند، اما فرق این دو در این است که ظهور اشیا به نور الهی عین وجود آن‌هاست و ظهور اجسام با نور حسی غیر اصل وجود آن‌هاست»^۱.

پس اطلاق نور بر خداوند به معنایی که گذشت - خود موجود است و باعث ایجاد اشیای دیگر می‌شود. هیچ محذوریتی ندارد و ذات اقدس الهی با افاضه خویش- که در فلسفه به اضافه اشراقی تعبیر می‌شود - اشیاء را ایجاد نموده و اشیاء رشحه‌ای از وجود سرمدی هستند که اگر خداوند متعال از افاضه وجود دست بردارد هیچ شیئی موجود نخواهد بود.

در مورد علم نیز تمجیدهای فراوانی در قرآن کریم آمده است، از جمله آن‌که علم یکی از سه معیار برتری نزد خداوند است^۲ و همان‌گونه که نور و تاریکی همانند نیستند، باسواد و بی‌سواد نیز با هم برابر نمی‌باشند.^۳ از طرف دیگر، قرآن انسان را وادار می‌کند که به اطراف خود به دقت نگریسته و اشیای اطراف خود را مورد مطالعه قرار دهد؛ «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خَلَقْتُمْ وَإِلَى السَّنَائِبِ كَيْفَ رُفِقْتُمْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؛ آیا در خلقت شتران نمی‌نگرند که چگونه خلق شده است؟ و در خلقت آسمان نمی‌نگرند که چگونه بر افراشته شده است و به کوه‌ها نگاه نمی‌کنند که چگونه برپا گردیده است و به زمین نمی‌نگرند که چگونه گسترده شده است؟»^۴.

بی شک مراد از نگاه در این آیات شریفه، نگاه از روی تعمق و تحقیق است؛ همان چیزی که امروزه در علوم تجربی می‌بینیم. پس قرآن کریم هیچ‌گاه علم را مخالف خداوند نمی‌بیند بلکه بر عکس، آن را نشانه وجود خداوند می‌داند و از این‌رو دستور به دقت در مخلوقات می‌دهد. در روایات ما نیز از علم تعبیر به نور شده است؛ «علم نوری است که خداوند در قلب انسان قرار می‌دهد»^۵ و مراد از نور در این‌جا آن است که علم از یک طرف کاشف خود و از طرف دیگر کاشف اشیای دیگر است، همان‌گونه که نور، هم خود روشن است و هم اطراف را روشن می‌کند و این‌که در روایات اسلامی یادگیری لازم شمرده شده است حتی اگر مستلزم رفتن به چین باشد^۶ خود نشان از ارزش علم در مکتب اسلامی دارد و این بهترین گواه است بر این‌که اسلام علم را راهی به سوی خداشناسی می‌داند.

۱- علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، موسسه نشر اسلامی، قم، ج ۱۵، ص ۱۲۱.

۲- سه برتری انسان در نظر قرآن عبارت است از: تقوا (حجرات / ۱۳)، جهاد (نساء / ۹۵)، علم (مجادله / ۱۱).

۳- زمر / ۹.

۴- غاشیه / ۱۷-۲۰.

۵- در المنثور، سیوطی، نشر دار المعرفه، بیروت، چاپ اول، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۲۵۰.

۶- حر عاملی، وسائل الشیعه، نشر آل‌البیت، ج ۲۷، ص ۲۷.

نه علم در مقام انکار خداوند است و نه خداوند علم را دشمن خود می بیند بلکه علم راهی به سوی شناخت هرچه بیش تر خداوند است و هرگز انسان را به وادی سرگردانی و یا انکار الهی سوق نمی دهد.

مورد دیگر این که: خداوند در قرآن می فرماید: آنچه از علوم در دست بشر است بسیار اندک می باشد^۱ اما عده ای به همین علم اندک دل خوش کرده و همه چیز را فراموش می کنند؛ «قَلْنَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ پس آن گاه که رسولان ما با معجزات و ادله روشن به سوی آن ها آمدند آن مردم به دانش خود شاد شدند تا وعده عذابی که مسخره می کردند همه را فرا گرفت»^۲.

مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله در این باره می گوید: «مراد از خوشحالی آن ها از علمی که نزد آن هاست این است که از آنچه به دست آورده اند شگفت زده شدند و مجذوب این علم ظاهری گردیدند و همین باعث دوری آن ها از معارف حقیقی گردید»^۳. به تعبیر دقیق تر می توان گفت آنچه موجب غرور بشر شده است علم زدگی اوست، وگرنه علم او را به سمت انکار خداوند سوق نمی دهد. استاد جوادی آملی در تبیین این آیه شریفه می نویسد: «غرور و سرمستی انسان از دانش خود با ماهیت و وظیفه علم سازگار نیست و منکران دین پشت چیزی سنگر گرفته اند که سنخیتی با انکار اینان ندارد، زیرا ماهیت علم نوری است که باید انسان در پرتو آن حقایق را ببیند و بیابد نه آن که متکبرانه به انکار حقایق دست یازد.

همان گونه که از واژه «فرحوا» پیدا است، ادعای بی نیازی از تعالیم دینی بیش از آن که پایه علمی داشته باشد بر نوعی خود فریبی و گرایش روحی مبتنی است. از قرآن کریم و حکمت الهی - در برابر تفکر این عده- این مطالب به دست می آید:

۱- ارزش عالم فرزانه به ارزش علمی اوست؛^۲ - اندیشه های علمی وجود ذهنی است؛
۳- اموری که عالم به آن ها علم دارد و جودهای عینی است؛^۴ - ارزش علم و اندیشه به مطابقت آن با موجودات عینی و خارجی است. به دنبال این امور چهارگانه، کتاب الهی از واقعیت های عینی و حقایق خارجی خبر می دهد و آن ها را در پیشگاه حضرت احدیت تسبیح گو و خاضع می داند»^۴.

نتیجه آن که: نه علم در مقام انکار خداوند است و نه خداوند علم را دشمن خود می بیند بلکه علم راهی به سوی شناخت هرچه بیش تر خداوند است و هرگز انسان را به وادی سرگردانی و یا انکار الهی سوق نمی دهد.

پاسخ به یک پرسش

نتیجه آن چه گذشت آن است که علم و دین هیچ تهاقتی باهم ندارند و در نتیجه علم به دنبال انکار خداوند نیست. حال سؤال این است پس چگونه بحث تعارض علم و دین بر سر زبان‌ها افتاد وعده‌ای علم را جانشین خداوند دانسته‌اند؟

در جواب می‌توان گفت: عوامل متعددی در ایجاد چنین تفکری نقش داشته است که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- کتاب انجیل موجود صورت تحریف شده‌ای از این کتاب آسمانی است که امیال و خواسته‌های بشر در آن متبلور شده است و روشن است کتابی با چنین خصوصیت توان ماندگاری برای همیشه تاریخ را نخواهد داشت و چون نکاتی که بشر درباره اطراف خود به دست می‌آورد رو به تغییر است، این کتاب در معرض فراموشی قرار گرفته بود و اربابان کلیسا با به خطر افتادن مباحث تحریف شده انجیل موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، از این رو با هر پیشرفتی به مبارزه برخاستند و انسان‌های زیادی را در آتش جهالت و عطش مقام خود سوزاندند اما سرانجام این عقیده و علم بود که بر خرافات پیروز شد و این بهترین زمان برای انتقام از اربابان کلیسا بود که اعلام نمایند یا باید به سراغ علم رفت، یا به خرافه پرستی تن داد و در این میان برخی از عقاید حقه موجود در انجیل نیز در آتش این نزاع از بین رفت.

به راستی قول به زمین محوری و یا خورشید محوری چه ارزشی در اعتقاد به وجود خداوند قادر متعال دارد؟ آیا زمین یا خورشید هر دو مخلوق خداوند نیستند؟ از این رو برخورد ناشایست اربابان کلیسا سنگ بنای چنین پدیده شومی گردید.

۲- در تورات موجود جمله‌ای وجود دارد که آشکارا نشان از مخالفت خداوند با سواد شدن انسان‌ها دارد، و این عامل مهمی در تقابل علم و دین بوده است؛ «چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نماست و حتی دلپذیر و دانش افزا، از آن میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد آن‌گاه چشم هر دوی آن‌ها باز شد. و خداوند گفت همانا انسان یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده است مبادا دست دراز کند و از درخت حیات نیز بخورد تا به ابد زنده بماند»^۱.

روشن است چنین سخنانی وقتی با برخورد کلیسا هماهنگ شود چه تأثیر منفی‌ای خواهد داشت.

۳- پیشرفت حیرت‌انگیز علوم در عرصه‌های مختلف باعث شد عده‌ای چنان به آن اعتنا نمایند

۱- عهد عتیق، سفر پیدایش، (تکوین)، باب سوم، آیه ۷ و ۸ و ۲۳.

که فرضیه‌ها و تئوری‌های علمی را امری مسلم فرض نموده و برخی تعارض‌های موجود را بین فرضیه‌ها و قواعد قطعی بدانند.

۴- همان‌گونه که گذشت، علم وظیفه‌ای جز توصیف اشیا ندارد اما تفسیری که از توصیف علمی می‌شود، مبتنی بر عقیده‌ای است که صاحب تفسیر دارد و اگر مفسر فردی فاقد اعتقاد باشد آن را مخالف مباحث دینی تفسیر می‌کند و اگر فردی معتقد باشد آن را نشانه‌ای از وجود خداوند صانع حکیم می‌یابد. همان‌گونه که از قول نیوتن گذشت، وی عالم را نشانه‌ای از صانع حکیم می‌بیند. پس علم راه خود را - که همان کشف حقایق است - می‌رود و بر رونده آن راه است که چگونه به آن نگاه کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی